

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۳

آیه ۸۸ - ۸۹

آیه و ترجمه

۸۸ قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا
۸۹ و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الاکفورا
ترجمه :

۸۸ - بگو اگر انسانها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن رابیاورند، همانند آنرا نخواهند آورد هر چند یکدیگر را در این کار کمک کنند.
۸۹ - ما در این قرآن برای مردم از هر چیز نمونه‌ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است) اما اکثر مردم (در برابر آن) جز انکار حق، کاری ندارند.

تفسیر:

هیچگاه همانند قرآن را نخواهید آورد

با توجه به اینکه آیات قبل و بعد در ارتباط با مباحث قرآن است، پیوند آیه مورد بحث که با صراحت از اعجاز قرآن سخن می‌گوید با آنها نیاز به گفتگو ندارد.
به علاوه در آیات آینده بحث مشروحی پیرامون بهانه‌جوئیهای مشرکان در زمینه اعجاز و طلب معجزات گوناگون آمده است، آیه مورد بحث در حقیقت مقدمه‌ای است برای بحث آینده تا به این بهانه‌جویان نشان دهد که عالی‌ترین و زنده‌ترین سند حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که به صورت یک معجزه جاودانی همیشه در تاریخ می‌درخشد همین قرآن است و با وجود این قرآن، بهانه‌جوئیها بیجا است!

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۴

بعضی نیز خواسته‌اند پیوند این آیه را با آیات گذشته از نظر مقایسه اسرار آمیز بودن روح با اسرار آمیز بودن قرآن بیان کنند ولی پیوندی را که در بالا گفتیم روشنتر به نظر می‌رسد.
به هر حال خدا روی سخن را در اینجا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

کرده، می‌گوید: «به آنها بگو اگر تمام انسانها و پریان اجتماع و اتفاق کنند تا همانند این قرآن را بیاورند قادر نخواهند بود هر چند یکدیگر را معاضدت و کمک کنند» (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاءتوا بمثل هذا القرآن لاءتوا بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا).

این آیه با صراحت تمام، همه جهانیان را اعم از کوچک و بزرگ، عرب و غیر عرب، انسانها و حتی موجودات عاقل غیر انسانی، دانشمندان، فلاسفه، ادباء، مورخان، نوابغ و غیر نوابغ، خلاصه همه را بدون استثناء دعوت به مقابله با قرآن کرده است و می‌گوید اگر فکر می‌کنید قرآن سخن خدا نیست و ساخته مغز بشر است، شما هم انسان هستید، همانند آن را بیاورید و هر گاه بعد از تلاش و کوشش همگانی، خود را ناتوان یافتید، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است.

این دعوت به مقابله که در اصطلاح علماء عقائد، «تحدی» نامیده می‌شود یکی از ارکان هر معجزه است، و هر جا چنین تعبیری به میان آمد به روشنی می‌فهمیم که آن موضوع، از معجزات است.

در این آیه چند نکته جلب توجه می‌کند:

۱ - قبل از هر چیز عمومی بودن دعوت به تحدی که همه انسانها و موجودات عاقل دیگر را فرا می‌گیرد.

۲ - جاودانی بودن دعوت نکته دیگر است، زیرا هیچگونه قیدی از نظر زمان در آن نیست و به این ترتیب این ندا و دعوت همانگونه که در زمان

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۵

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است، امروز هم هست، فردا نیز خواهد بود.

۳ - تعبیر به اجتماع، اشاره به مساله همکاری و همفکری و تعاون و تعاضد است که مسلماً بازده کار انسانها را صدها یا هزاران برابر می‌کند.

۴ - جمله «و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا» (هر چند بعضی، بعض دیگر را یاری و کمک کنند) تائید مجددی است روی مساله همفکری و تعاون، و ضمناً اشاره سربسته‌ای است به اهمیت و تاثیر این کار در پیشبرد هدفها.

۵ - تعبیر به «مثل هذا القرآن» تعبیر جامعی است که شباهت و همانندی را در تمام زمینه‌ها می‌رساند، یعنی مثل آن از نظر فصاحت، مثل آن از نظر محتوی و مثل آن از نظر انسان سازی، بحثهای علمی، قانونهای حیاتبخش

اجتماعی، تاریخ خالی از خرافات، پیشگوئیهای مربوط به آینده و امثال آن.

۶- دعوت از همه انسانها دلیل بر این است که در مساله اعجاز تنها جنبه الفاظ قرآن و فصاحت و بلاغت مطرح نیست، چرا که اگر چنین بود دعوت از ناآشنایان به زبان عربی بی فایده بود.

۷- یک معجزه گویا و رسا آنست که آورنده آن مخالفان را نه تنها دعوت به مقابله کند بلکه آنها را با وسائل مختلف به این کار تحریک و تشویق نموده، و به اصطلاح بر سر غیرت آورد، تا آنچه را در توان دارند به کار گیرند، سپس که عجز آنها نمایان شد، عمق و عظمت اعجاز روشن گردد.

در آیه مورد بحث این موضوع کاملاً عملی شده است، زیرا از یکسو پای همه انسانها را به میان کشیده، و با تصریح به ناتوانی آنها طی جمله «لا یاتون بمثلها» آنها را برانگیخته و با جمله «و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا» تحریک بیشتری نموده است.

آیه بعد در واقع بیان یکی از جنبه های اعجاز قرآن یعنی «جامعیت»

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۶

آن است، می گوید: «ما برای مردم در این قرآن از هر نمونه ای از انواع معارف بیان کردیم» (و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل).

«ولی با این حال اکثر مردم جاهل و نادان جز انکار حق، و نادیده گرفتن دلائل هدایت، عکس العملی نشان ندادند» (فابی اکثر الناس الا کفورا)

«صرفنا» از ماده «تصریف» به معنی تغییر، یا تبدیل و از حالی به حالی کردن آمده است.

«کفور» به معنی انکار حق است.

براستی این تنوع محتویات قرآن، آن هم از انسانی درس نخوانده، عجیب است، چرا که در این کتاب آسمانی، هم دلائل متین عقلی باریزه کاریهای مخصوصش در زمینه عقائد آمده، و هم بیان احکام متین و استوار بر اساس نیازمندیهای بشر در همه زمینه ها، هم بحثهای تاریخی قرآن در نوع خود بی نظیر، هیجان انگیز، بیدارگر، دلچسب، تکان دهنده و خالی از هر گونه خرافه است.

و هم مباحث اخلاقی که با دلهای آماده همان کار را می کند که باران بهار با زمینهای مرده!

مسائل علمی که در قرآن مطرح شده، پرده از روی حقایقی برمی دارد که

حداقل در آن زمان برای هیچ دانشمند شناخته نشده بود. خلاصه قرآن در هر وادی گام می‌نهد، عالیت‌ترین نمونه را ارائه می‌دهد. آیا با توجه به اینکه معلومات انسان محدود است (همانگونه که در آیات گذشته به آن اشاره شده، مخصوصا با توجه به اینکه پیامبر اسلام در محیطی پرورش یافته بود که از همان علم و دانش محدود بشری آن زمان نیز خبری نبود، آیا وجود اینهمه محتوای متنوع در زمینه‌های توحیدی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و نظامی دلیل بر این نیست که از مغز انسان تراوش نکرده بلکه از ناحیه

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۷

خدا است). و به هم‌مین دلیل اگر جن و انس جمع شوند که همانند آنرا بیاورند قادر نخواهند بود. فرض کنیم تمام دانشمندان امروز و متخصصان علوم مختلف جمع شوند دائرة المعارفی تنظیم کنند و آن را در قالب بهترین عبارات بریزند ممکن است این مجموعه برای امروز جامعیت داشته باشد اما مسلما برای پنجاه سال بعد نه تنها ناقص و نارسا است بلکه آثار کهنگی از آن می‌بارد. در حالی که قرآن در هر عصر و زمانی که خوانده می‌شود -مخصوصا در عصر ما - آنچنان است که گوئی «امروز» و «برای امروز» نازل شده و هیچ اثری از گذشت زمان در آن دیده نمی‌شود.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۸

آیه ۹۰ - ۹۳

آیه و ترجمه

۹۰ و قالوا لن نومن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا
۹۱ او تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجيرا
۹۲ او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تاتي بالله و الملائكة قبلا
۹۳ او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء و لن نومن لرقبك حتى تنزل
علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا

ترجمه :

۹۰ - و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه چشمه‌ای از این

سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی!
۹۱ - یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرها در لابلای آن به جریان اندازی.
۹۲ - یا قطعات (سنگهای) آسمان را آنچنان که می‌پنداری - بر سرما فرود آری: یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری!!
۹۳ - یا خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی، یا به آسمان بالا روی، حتی به آسمان رفتنت ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه نامه‌ای بر مانازل کنی که آنرا بخوانیم!!

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۹

بگو منزّه است پروردگارم (از این سخنان بی‌ارزش) مگر من جز بشری هستم
فرستاده خدا؟!!

شاءن نزول:

در روایات اسلامی و همچنین کلمات مفسران معروف شاءن نزولی با عبارات مختلف برای آیات فوق نقل شده است که خلاصه‌اش چنین است:
«گروهی از مشرکان مکه که «ولید بن مغیره» و «ابوجهل» در جمع آنها بودند در کنار خانه کعبه اجتماع کردند و با یکدیگر پیرامون کار پیامبر سخن گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که باید کسی را به سراغ محمد فرستاد و به او پیغام داد که اشراف قریش، طائفه تو، اجتماع کرده‌اند و آماده سخن گفتن با تواند، نزد ما بیا.

پیامبر به امید اینکه شاید نور ایمان در قلب آنها درخشیدن گرفته‌است و آماده پذیرش حق شده‌اند فوراً به سراغ آنها شتافت.

اما با این سخنان روبرو شد:

ای محمد! ما تو را برای اتمام حجت به اینجا خواندیم، ما سراغ نداریم کسی به قوم و طائفه خود اینقدر که تو آزار رسانده‌ای آزار رسانده باشد: خدایان ما را دشنام دادی، بر آئین ما خرده گرفتی، عقلای ما را سفیه خواندی، در میان جمع تخم نفاق افشاندی.

بگو ببینیم درد تو چیست؟!!

پول می‌خواهی؟ آنقدر به تو می‌دهیم که بی‌نیاز شوی!

مقام می‌خواهی؟ منصب بزرگی به تو خواهیم داد!

بیمار هستی؟ (و کسالت روانی داری؟) ما بهترین طبیبان را برای معالجه تو

دعوت می کنیم!.

پیامبر فرمود: هیچیک از این مسائل نیست خداوند مرا به سوی شما فرستاده

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۰

و کتاب آسمانی بر من نازل کرده اگر آن را بپذیرید به نفع شما در دنیا و آخرت خواهد بود و اگر نپذیرید صبر می کنم تا خدا میان من و شما داوری کند.

گفتند بسیار خوب، حال که چنین می گوئی هیچ شهری تنگتر از شهر ما نیست (اطراف مکه را کوههای نزدیک به هم فرا گرفته، از پروردگارت بخواه این کوهها را عقب بنشانند و نه‌رهای آب همچون نه‌رهای شام و عراق در این سرزمین خشک و بی آب و علف جاری سازد.

و نیز از او بخواه نیاکان ما را زنده کند و حتما «قصی بن کلاب» باید در میان آنها باشد چرا که پیرمرد راستگوئی است! تا ما از آنها پرسیم آنچه را تو می گوئی حق است یا باطل؟!:

پیامبر با بی اعتنائی فرمود: من مامور به این کارها نیستم.

گفتند اگر چنین نمی کنی لااقل از خدایت بخواه که فرشته‌ای بفرستد و تو را تصدیق کند، و برای ما باغها و گنجها و قصرها از طلا قرار دهد!

فرمود: به این امور هم مبعوث نشده‌ام، من دعوتی از ناحیه خدا دارم اگر می پذیرید چه بهتر و الا خداوند میان من و شما داوری خواهد کرد.

گفتند پس قطعاتی از سنگهای آسمانی را - آنگونه که گمان می کنی خدایت هر وقت بخواهد می تواند بر سر ما بیفکند - بر ما فرود آر!

فرمود: این مربوط به خدا است اگر بخواهد می کند.

یکی از آن میان صدا زد: ما با این کارها نیز ایمان نمی آوریم، هنگامی ایمان خواهیم آورد که خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی!

پیامبر (هنگامی که این لطائف را شنید) از جا برخاست تا آن مجلس را ترک کند بعضی از آن گروه به دنبال حضرت حرکت کردند و گفتند:

ای محمد قوم تو هر پیشنهادی کردند قبول نکردی، سپس اموری در رابطه با خودشان خواستند آن را هم انجام ندادی، سرانجام از تو خواستند عذابی را

که تهدیدشان به آن می‌کنی بر سرشان فرود آری آنرا هم انجام‌ندادی، به خدا سوگند هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا نردبانی به آسمان قرار دهی و مقابل چشم ما از آن بالا روی، و چند نفر از ملائکه را پس از بازگشت با خود بیاوری! و نامه‌ای در دست داشته باشی که گواهی بر صدق دعوت دهد! ابو جهل گفت (ولش کنید) او جز دشنام به بتها و نیاکان ما کار دیگری بلد نیست!، و من با خدا عهد کرده‌ام صخره‌ای بردارم و هنگامی که سجده کرد بر مغز او بکوبم!!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که قلبش را هاله‌ای از اندوه و غم به خاطر جهل و لجاجت و استکبار این قوم فرا گرفته بود از نزد آنها بازگشت...

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به گفتگوهای آنها پاسخ داد.

تفسیر:

بهانه‌های رنگارنگ!

پس از بیان عظمت و اعجاز قرآن در آیات گذشته، در آیات مورد بحث به قسمتی از بهانه‌جوئیهای مشرکان اشاره می‌کند. بهانه‌جوئیهای که نشان می‌دهد موضع این دسته از کفار در برابر دعوت حیات‌آفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جز لجاجت و عناد و طغیان و استکبار نبوده چرا که در برابر پیشنهاد منطقی پیغمبر و سند زنده‌ای که همراه داشته چه درخواستهای نامعقولی که نمی‌کردند. این درخواستها در آیات فوق در شش قسمت بیان شده است:

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۲

- ۱ - نخست می‌گوید: «و آنها گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از این سرزمین چشمه پر آبی برای ما خارج کنی!» (وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا). «(فجور و تفجیر)» به معنی شکافتن است اعم از شکافتن زمین به وسیله چشمه‌ها و یا شکافتن افق به وسیله نور صبحگاهان (البته تفجیر مبالغه بیشتری نسبت به فجور را می‌رساند). «(ینبوع)» از ماده «نبع» محل جوشش آب است، بعضی گفته‌اند که ینبوع چشمه آبی است که هرگز خشک نمی‌شود.
- ۲ - یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور در اختیار تو باشد که جویبارها و

نهرها در لابلای درختانش به جریان اندازی!! (اوتکون لک جنه من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا).

۳ - «یا آسمان را آنچنان که می‌پنداری قطعه قطعه بر سر ما فرود آری» (او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا).

۴ - «یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما رو در رو بیاوری» (او تاءتی بالله و الملائکة قبیلا).

«قبیل» گاهی به معنی کفیل و ضامن تفسیر شده، و گاه به معنی چیزی که در مقابل انسان قرار می‌گیرد و رو در رو می‌گیرد و قرار دارد بعضی نیز آن را جمع «قبیله» به معنی جماعت دانسته‌اند. طبق معنی اول تفسیر آیه چنین می‌شود: تو باید خدا و فرشتگان را به عنوان ضامن صدق گفتارت بیاوری. و طبق معنی دوم چنین است: تو باید خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی. و اما طبق معنی سوم مفهوم آیه چنین است تو باید خدا و فرشتگان را گروه، گروه نزد ما آوری!.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۳

باید توجه داشت که این مفاهیم سه گانه با هم منافات و تضادی ندارند، و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع شوند، چرا که استعمال لفظ واحد در اکثر از معنی نزد ما هیچ مانع ندارد.

۵ - «یا اینکه خانه‌ای از طلا داشته باشی، خانه‌ای پر نقش و نگار و زینتی» (او یکون لک بیت من زخرف).

«زخرف» در اصل به معنی زینت است، و از آنجا که طلا یکی از فلزات معروف زینتی است به آن زخرف گفته می‌شود خانه‌های پر نقش و نگار را نیز «زخرف» می‌گویند، و همچنین سخنان پر آب و رنگ فریبنده را گفتار مزخرف می‌نامند.

۶ - «یا به آسمان بالا روی! ولی هرگز تنها به آسمان بالا رفتنت ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه نامه‌ای همراه خود برای ما بیاوری که آن را بخوانیم»!

(او ترقی فی السماء و لن نومن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقروه). در پایان این آیات می‌خوانیم که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که در برابر

این پیشنهادهای ضد و نقیض و بی پایه و گاهی مضحک بگو پاک و منزّه است
پروردگار من از این اوهام» (قل سبحان ربی).
«آیا من جز انسانی فرستاده خدا بیشترم» (هل کنت الا بشرارسولا).

نکته ها :

۱ - پاسخ پیامبر در برابر بهانه جویان

همانگونه که لحن خود آیات فوق، علاوه بر شائن نزول، گواهی می دهد این
درخواستهای عجیب و غریب مشرکان هرگز از روح حقیقت جوئی سرچشمه
نمی گرفت، بلکه آنها تمام هدفشان این بود که آئین بت پرستی و شرک که
پایه های

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۴

قدرت رؤسای مکه را تشکیل می داد همچنان بر جا بماند، و پیامبر اسلام را به
هر وسیله ممکن است از ادامه راه توحید بازدارند.

ولی پیامبر دو جواب منطقی و روشن در یک عبارت کوتاه به آنها داد.
نخست اینکه پروردگار منزّه از اینگونه امور است، منزّه است از اینکه تحت
فرمان این و آن قرار گیرد و تسلیم پیشنهادهای واهی و بی اساس سبک مغزان
گردد (سبحان ربی).

دیگر اینکه: قطع نظر از آنچه گذشت اصولاً آوردن معجزات کار من نیست،
من بشری هستم همچون شما، با این تفاوت که رسول خدایم، ارسال معجزات
کار او است، و به اراده و فرمان او انجام می گیرد، من حتی حق ندارم پیش
خود چنین تقاضائی کنم، او هر وقت لازم بداند برای اثبات صدق دعوت
پیامبرش هر معجزه ای که لازم باشد می فرستد (هل کنت الا بشرارسولا).
درست است که این دو پاسخ با هم ارتباط و پیوند دارند، ولی در عین حال دو
پاسخ محسوب می شوند، یکی ضعف بشر را در برابر این امر اثبات می کند، و
دیگری منزّه بودن خدای بشر را از قبول اینگونه معجزات اقتراح می کند.

اصولاً پیامبر یک خارق العاده گر نیست که در جائی بنشیند و هر کسی از در
وارد شود پیشنهاد اعجازی به میل خود کند و اگر نپسندیدند پیشنهاد دیگری
مطرح نماید، و خلاصه قوانین و سنن آفرینش را به بازی بگیرد، و بعد از اینهمه
نیز اگر مایل بود بپذیرد و اگر میل مبارکش اقتضا نکرد با بهانه ای شانه خالی
کند.

وظیفه پیامبر اثبات ارتباط خود به خدا از طریق آوردن معجزه است، و هر گاه

به قدر کافی معجزه نشان دهد دیگر هیچگونه وظیفه‌ای در این رابطه ندارد. او حتی زمان نزول معجزات را ممکن است نتواند پیش بینی کند و تنها در جایی از خداوند تقاضای معجزه می‌کند که بداند خدا به این امر راضی است.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۵

۲- افکار محدود و تقاضاهای نامعقول:

هر کس به اندازه محدوده فکر خود سخن می‌گوید، و به همین دلیل سخنان هر کس نشانه میزان سطح فکر او است. افرادی که جز به فکر مال و مقام نیستند چنین می‌پندارند هر کس سخنی می‌گوید نیز در همین رابطه است.

به همین جهت اشراف کوتاه فکر قریش گاه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشنهاد مال می‌کردند، و گاه مقام، تا دست از دعوتش بردارد، آنها روح پهناور پیامبر را با پیمانه بسیار کوچک اندیشه خود اندازه‌گیری می‌کردند.

آنها حتی فکر می‌کردند اگر تلاش کسی برای مال و مقام نباشد حتمادیوانه است و شق چهارمی ندارد! و لذا گفتند اگر نه این رامی‌خواهی نه آن را شق سوم را بپذیر اجازه بده برای درمان تو از اطباء دعوت کنیم! آنها همچون کسی که در یک اطاقک بسیار کوچک زندانی باشد و چشمش به آسمان پهناور و آفتاب درخشنده و اینهمه کوه و دریا و صحرا نیفتاده تا پی به عظمت عالم هستی ببرد می‌خواستند روح ناپیدا کرانه پیامبر را با مقیاسهای خود بسنجند.

از این گذشته ببینیم آنها چه چیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواستند که در اسلام نبود، آنها زمینهای آباد چشمه‌های پر آب، باغهای نخل و انگور، و خانه‌های مرفه تقاضا می‌کردند، و می‌دانیم که اسلام در مسیر پیشرفت خود آنچنان تمدن شکوفائی به وجود آورد که امکان همه گونه پیشرفت اقتصادی در آن بود، و دیدیم که مسلمانها در پرتو همین برنامه قرآن بسیار فراتر از آن رفتند که مشرکان عرب با فکر ناقصشان طالب آن بودند. آنها اگر چشم حقیقت‌بینی داشتند هم پیشرفتهای معنوی را در این آئین پرشکوه می‌دیدند، و هم پیروزیهای مادی را، چرا که قرآن ضامن سعادت انسان

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۶

در هر دو زمینه است.

بگذریم از پیشنهادهای کودکانه یا احمقانه آنها مانند اینکه اگر راست می‌گوئی عذاب الهی را بر ما بفرست و قطعات سنگهای آسمانی را بر سر و مغز ما فرود آور!

یا اینکه نردبانی بگذار و به آسمان صعود کن و از آنجا نامه فدایت شوم برای ما بیاور!

و یا اینکه خدا و فرشتگان را دسته جمعی نزد ما احضار کن. حتی پیشنهاد نکردند ما را نزد او ببر، چه جهل و غرور و تکبری این انسان بی مغز دارد؟!

۳ - دستاویز دیگر برای نفی اعجاز

با اینکه مفهوم آیات فوق پیچیده نیست، و معلوم است که مشرکان «مکه» چگونه تقاضائی از پیامبر اسلام داشتند، و برخورد منفی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنها به چه دلیل بوده است، ولی با اینحال باز مشاهده می‌کنیم که این آیات دستاویزی برای بهانه‌جویان عصر ما که بعضا اصرار در نفی هر گونه معجزه برای پیامبر اسلام دارند شده است.

آنها این آیات را روشنترین آیاتی می‌شمردند که نفی اعجاز از پیامبر می‌کند، چرا که مخالفان شش نوع معجزه مختلف از زمین و آسمان، مفید و حیاتبخش و یا مرگ‌آفرین، از او خواستند، ولی او زیر بار هیچکدام از آنها نرفت، تنها جوابش این بود: «منزه است خدای من، مگر من جز بشری که فرستاده خدایم هستم»؟!

اما اگر این بهانه‌جویان عصر ما همچون دوستان بهانه‌جویان در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نباشند، پاسخشان در همین آیات به روشنی بیان شده است، زیرا:

۱ - بعضی از این درخواستهای ششگانه اصولا درخواستی مضحک و نامعقول

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۷

بوده است، مانند احضار کردن خداوند و فرشتگان. و یا نامه مخصوص از آسمان لابد به نام و نشان آنها آوردن!

بعضی دیگر اقتراح می‌دهد که اگر عملی می‌شد اثری از تقاضاکنندگان باقی نمی‌ماند تا ایمان بیاورند یا نیاورند (مانند نازل شدن سنگهای آسمانی بر سر آنها).

بقیه پیشنهادهای آنان در داشتن یک زندگی مرفه و کاملاً تجملاتی با مال و ثروت فراوان خلاصه می‌شده است در حالی که می‌دانیم پیامبران برای چنین کاری نیامده‌اند.

و اگر فرض کنیم بعضی از اینها هیچیک از این اشکالات را نداشته می‌دانیم صرفاً به منظور بهانه‌جویی بوده است، به قرینه بخشهای دیگر این آیات و می‌دانیم وظیفه پیامبر این نیست که در مقابل پیشنهادات بهانه‌جویان تسلیم گردد، بلکه وظیفه او ارائه معجزه است به مقداری که صدق دعوت او ثابت شود، و بیش از این چیزی بر او نیست.

۲ - پاره‌ای از این تعبیرات خود این آیات با صراحت می‌گویند که این درخواست‌کنندگان تا چه اندازه بهانه‌جو و لجوج بودند، آنها درحالی که پیشنهاد صعود بر آسمان را به پیامبر می‌کنند با صراحت می‌گویند اگر به آسمان هم صعود کنی ما ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه نامه‌ای برای ما از آسمان با خود آوری.

اگر به راستی آنها تقاضای معجزه داشتند، پس چرا می‌گویند صعود بر آسمان نیز برای ما کافی نیست؟ آیا قرینه‌ای از این واضحتر برای غیر منطقی بودن آنها پیدا می‌شود؟

۳ - از همه اینها گذشته ما می‌دانیم که معجزه کار خدا است نه کار پیامبر، در حالی که لحن سخن این بهانه‌جویان به وضوح نشان می‌دهد که آنها معجزه را کار پیامبر می‌دانستند، لذا تمام افعال را به شخص پیامبر نسبت می‌دادند:

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۸

تو باید این زمین را بشکافی و نه‌رهای آب در آن جاری کنی، تو باید سنگهای آسمان را بر سرمان فرود آوری، تو باید خدا و فرشتگان را نزد ما ظاهر کنی! در حالی که بر پیامبر لازم است این پندار را از مغز آنها بیرون کند و به آنها ثابت نماید که من نه خدا هستم، نه شریک خدا و اعجاز تنهاکار او است، من بشری هستم همانند انسانهای دیگر با این تفاوت که وحی بر من نازل می‌شود. و آن مقدار که از اعجاز نیز لازم بوده خودش در اختیارم گذارده است، بیش از این کاری از دست من ساخته نیست، مخصوصاً جمله «سبحان ربی» گواهی است بر همین معنی چرا که مقام پروردگار را از داشتن هر گونه شریک و شبیه پاک می‌شمرد.

به همین دلیل با اینکه در قرآن معجزات متعددی به عیسی نسبت داده شده

است از قبیل زنده کردن مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و یا کور مادرزاد ولی با اینحال در تمام این موارد کلمه «باذنی» یا «بإذن الله» که آن را منحصرأ منوط به فرمان پروردگار می داند آمده است، تا روشن شود این معجزات گر چه به دست مسیح ظاهر شده اما از خود او نبوده است بلکه همه به فرمان خدا بوده.

۴ - وانگهی کدام عقل باور می کند انسانی دعوی پیامبری نماید و حتی خود را خاتم پیامبران بداند و برای انبیای گذشته در کتاب آسمانیش هر گونه معجزات ذکر کند ولی خودش از آوردن هر گونه معجزه سر باز زند؟! آیا مردم نخواهند گفت تو چگونه پیامبری هستی که نمی توانی هیچیک از معجزاتی را که خودت برای دیگران قائلی بیاوری؟ تو مدعی هستی از همه آنها برتری و سرآمدی در حالی که شاگرد آنها هم نخواهی شد.

پیامبر در مقابل اینگونه سخنان چه می توانست بگوید؟

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۹

و این خود نشانه زنده ای است بر اینکه او در موقع لزوم معجزاتی عرضه کرده است، بنابراین روشن می شود اگر پیامبر در این آیات تسلیم پیشنهادهای آنها نشده حتما پیشنهادهای بی پایه و بهانه جوئیهای بی اساسی بوده است و گر نه در برابر پیشنهاد منطقی و معقول تسلیم بوده است.

